

فلسفه اخلاق، ضرورت ها و رویکردها

<?xml encoding="UTF-8">

لطفا فلسفه اخلاق را تعریف و در رابطه با قلمرو مسایل اصلی آن توضیحاتی را بفرمایید؟

اگر بخواهیم فلسفه اخلاق را آن طور که در کتاب ها و یا در محافل دانشگاهی تبیین می کنند، تعریف کنیم باید بگوییم فلسفه اخلاق، دانشی است که با متد و روش فلسفی عقلی در حوزه اخلاق، پژوهش می کند، از این رو پژوهش عقلی در حوزه اخلاق که اصطلاحاً فلسفه اخلاق نامیده می شود، دو جنبه دارد:

1. جنبه انتزاعی و تجریدی؛ که بیشتر بحث هایی، مانند معنای خوب و بد، معنای باید و نباید، نحوه فهم خوب و بد، نحوه شناخت باید و نباید و معرفت شناسی احکام اخلاقی و این گونه مباحث می پردازد، یعنی بیشتر جنبه انتزاعی دارد و خودش از یک موضع و یک مطلب اخلاقی جانب داری نمی کند، به عنوان مثال نمی گوید که چه چیزی عدالت است، چه چیزی خوب است و چه چیزی بد است، بلکه بیشتر می گوید که خوب چیست و بد کدام است؟ این یک شاخه از فلسفه اخلاق است که خیلی جنبه انتزاعی دارد و اصطلاحاً به آن فرا اخلاق هم می گویند.

2. بحث محتوایی و جانبدارانه و فلسفه اخلاق است؛ یعنی در واقع سؤالی را که دنبال می کند این است که مبنا یا ریشه ارزش های اخلاقی از چیست؟ و چه چیزی موجب می شود تا ما بگوییم که چه کاری خوب است و چه کاری بد است؟ این کارها بایداند و این کارها نبایداند؟ مبدأ و منشأ ارزش های اخلاقی چیست؟ این شاخه را اصطلاحاً نظریه اخلاقی و یا به تعبیر فنی تر اخلاق هنجاری می گویند.

بنابراین هر دوی اینها جزء فلسفه اخلاق قرار می گیرند؛ یعنی فلسفه اخلاق اصطلاحاً هم شامل بخش فرا اخلاق می شود، که به تعبیر معرفت شناسان دانش درجه دو بوده و ناظر به دانش دیگری، مثل دانش اخلاق است؛ و هم شامل معرفت درجه اول اخلاق می شود که خود اخلاق است، منتهی به صورت کلی و بنیان های اخلاقی بوده و سؤالش این است که چه چیزی ریشه اخلاق است که در آن صورت نظریه مختلف اخلاق و یا مکاتب مختلف اخلاقی، مانند سودگرایی، امر الهی و دیدگاه های لذت گرایی و امثال اینها در اینجا بحث می شود. پس فلسفه اخلاق در محافل دانشگاهی به دو بخش، فرا اخلاقی و اخلاق ناهنجاری تقسیم می شود، که دانش اخلاق وارد جزئیات می شود، اما اخلاق هنجاری وارد جزئیات نمی شود و در واقع مصدر و معیار احکام اخلاقی را دنبال می کند، که در اینجا نظریه های مختلفی پیدا شده و از این جهت به صورت آکادمیک است، اما اگر از این اصطلاحات دانشگاهی بیرون بیاییم و بگوییم که فلسفه اخلاق در زندگی چه باید باشد؟ بهتر است برگردیم به دوره ای که مباحث اخلاقی پیدا شد و یا حداقل بر حسب اطلاعات تاریخی ما مکتوب و نوشته شد، که دوره سقراط است که معروف به پدر فلسفه اخلاق.

بنابراین وقتی جامعه نسبت به هنجارهای خودش احساس رضایت می کند، در آن جامعه مباحث فلسفه اخلاق پیش نمی آید، البته نه در آکادمیک دانشگاه ها، چون آنها رویه و روش خودشان را دنبال می کنند، ولی جامعه و سطح نیاز عمومی احساس نمی کند که نیازی به وجود فلسفه اخلاق است؛ زیرا یک نوع احساس رضایت یا آرامش نسبت به آن معیارها و هنجارها وجود دارد و تعارض و تباین آنها خیلی عیان نمی شود، اما وقتی که تعارض ها و یا تراحم های اخلاق پیش می آید، مثلاً فرض کنید در دوره خود سقراط، سقراط را می گیرند و زندانی

می کنند، اینجا جای تزام احکام اخلاقی پیش می آید. از یک طرف عموم می گویند: که چون من تعهد داده ام که مثلا در این نظام و دولت باشم، پس باید از احکام این دولت اطاعت کنم، آن وقت احساس می کند که این احکام، مثلا حکم زندان یا اعدام دادن و امثال اینها ناعادلانه است، لذا یک جور تزام و پیچیدگی در حوزه تکالیف اخلاق پیش می آید و در اینجا جای تأملات اخلاقی است، که مثلا اصل و ریشه ارزش ها چیست که ما بر اساس آن تعیین کنیم، که این مقدمه باشد یا مقدمه دیگری؟ یعنی اینجا جایی است که او را به تأملات و رای آن چیزی که ابتدا در زندگی داشت می کشاند. یا مثلا در یک جامعه ای کسانی احساس می کنند که به فرض دروغ گفتن بد است و یا ثروت بد است و یا در شرایط اجتماعی، جامعه ای احساس کند که چرا خیر بد است؟ چرا نباید در جایی که منافع مهم تری وجود دارد، دروغ گفت؟ اینجا جایی است که پرسش های فرا اخلاق پیش می آید. و یا در مفهوم عدالت، وقتی که آدم هنوز خیلی درگیر کار نشده است، به صورت کلی می تواند بگوید که عدالت خوب است یا بد، ولی وقتی پای تطبیق پیش می آید، مشکل پیدا می کند که کدام یک عدالت است و نیاز دارد که تنقیح بیشتری نسبت به عدالت داشته باشد. اینها بحث هایی است که افراد را در جامعه به تأملات فلسفه اخلاق می کشاند، پس سؤال شما را به دو صورت می توان پاسخ داد: به لحاظ تعاریف آکادمیک، فلسفه اخلاق یک شاخه ای از فلسفه های مضاف است که امروزه خیلی رونق گرفته اند. البته یک تفاوتی با بقیه فلسفه های مضاف دارند، زیرا در آنجاها ماهیت فلسفه های مضاف بیشتر درجه دوم است، یعنی خودشان درگیر بحث نیستند، بلکه از بیرون نگاه می کنند، اما فلسفه ریاضی برای خودش موضع نمی گیرد که درست است یا خیر، بلکه ناظر بر فعالیت ریاضی دان هاست و اینکه آیا اصلا واقعیتی به نام واقعیت ریاضی که اینها دنبال آن هستند یا مثلا این روش ریاضی، روش درستی هست، یا خیر، وجود دارد یا نه؟ یک پرسش هایی مثل همان پرسش های رئوس ثمانیه است که بیشتر به مفهوم فلسفه مضاف اصلی نزدیک تر است، اما در مورد فلسفه دین و فلسفه اخلاق اختصاصا یک پیچیدگی وجود دارد، که غیر از اینکه اینها بحث های درجه دوم را دارند و مثل بقیه فلسفه ها مثل اخلاق، ناظر بر علمی هستند خودشان هم درگیر اخلاق هستند؛ یعنی خودشان وارد عرصه درگیری اخلاقی هستند و می گویند: عدالت چیست؟ فضیلت چیست؟ این را تبیین و روشن می کنند، اما غیر از اینها به این صورت نیستند، مثلا فیلسوف ریاضی وارد عرصه ریاضی نمی شود که بگوید این قضیه درست است یا این قضیه درست نیست.

چه ضرورت ها و فوایدی برای حوزویان جهت مطالعه و پژوهش در فلسفه اخلاق وجود دارد؟ به نظر من برای حوزویان، پژوهش و مطالعه پیرامون فلسفه اخلاق از جنبه های مختلفی تناسب و حتی ضرورت دارد؛ زیرا جامعه ما جامعه ای است که در تماس با دیگر جوامع قرار دارد و این تماس هم هر روز از طریق فضای اینترنت و شبکه های ماهواره ای و امثال اینها بیشتر می شود و طبیعتا در معرض هنجارهای مختلفی قرار می گیرد. سیستم های هنجاری مختلف، یعنی اینکه ارزش های اخلاقی متفاوتی را می بیند و طبیعی است که در ذهن عده ای به خصوص آنهایی که کار علمی نکرده اند، این مطلب پیش آید که چرا ما این نظام اخلاقی را داشته باشیم، ولی آن نظام اخلاقی را نداشته باشیم؛ چه مزیتی این نظام اخلاقی بر آن نظام اخلاقی دیگر دارد؟ این داوری ها و قضاوت ها ممکن است نسبت به مزیت و برتری سیستم هنجاری خودش در معرض تردید قرار بگیرد. حال چه کسی در اینجا باید کمک کند تا روشن شود که چنین سیستم و نظام اخلاقی بهتر است و مزایای بیشتری دارد یا مثلا آن سیستم اشکال دارد و به لحاظ مبانی بنیادهایش درست نیست؟ این کار علاوه بر اینکه کار فیلسوف اخلاق است، وظیفه حوزه هم هست؛ زیرا حوزویان بالاخره غیر از وظیفه آکادمیک، وظیفه نگه داری و

تقویت بنیان های اخلاقی و ایمانی جامعه را نیز بر عهده دارند، که یکی از راه های تقویت بنیان های اخلاقی زندگی اخلاقی حوزویان است. البته راه های مختلف دیگری نیز در این زمینه وجود دارد، از جمله آن راه ها این است که بتواند به لحاظ علمی نگرهبانی کند، و این نگرهبانی منوط به این است که اطلاعات فلسفی اخلاقی خوبی داشته باشد تا بتواند دفاع کند و به تعبیر دیگر ممکن است ما مؤمنین به اسلام خیلی احتیاج نداشته باشیم که بخواهیم هر مسئله اخلاقی را که از اسلام می گیریم آن را عقلانی کرده و دلیل آن را بیان کنیم، چون ما به عنوان اینکه بسته دینی را پذیرفته ایم و بر این بسته به طور اجمالی و کلی ادله عقلانی داریم. می توانیم بگوییم که اینها حق اند و خداوند آنها را فرستاده است، اما وقتی می خواهیم خارج از این فضا و برای کسانی صحبت کنیم که شاید این ایمان ما را ندارند و یا اینکه نسبت به این بسته تردیدهایی پیدا کرده اند، بهترین راه خواندن فلسفه اخلاقی است و به تعبیر بهتر، همان ضرورتی که بزرگان متکلم ما را واداشت تا فلسفه بخوانند، همان ضرورت الآن ایجاب می کند تا بزرگان دینی ما نیز فلسفه اخلاق را بخوانند. در واقع به جهت ضرورت مقابله با فضاهای دیگر یا شناخت فضاهای دیگر و یا حتی تعمیق بنیان های فضای فکری خودمان، لازم نیست تا از دید دفاع و مبارزه نگاه کنیم، بلکه می توانیم بگوییم گاهی می خواهیم نسبت به آن ایده ها و بنیان های فکری خودمان تقویت بیشتری داشته باشیم. البته در ساحت وظایف حوزوی این تعریف شده است، مگر ما نمی گوییم حوزه پاسدار حریم دین است، حریم دین که فقط اعتقادی نیست، بلکه یک بخش آن عملی است، که پاسداری از این حریم به چه صورتی است؟ به نظرم تناسب زیادی بین طلاب و مطالعه و پژوهش در فلسفه اخلاق است، بلکه وظیفه نیز هست. البته من نمی گویم که هر کس فلسفه اخلاق بخواند پاسدار دین است، بلکه عموماً همه پاسدار دین هستند و کسی هم که فلسفه نمی خواند می تواند پاسدار دین باشد، اما می تواند از امکانات فلسفه و از فلسفه اخلاق بهره بگیرد.

ارتباط فلسفه اخلاق با دیگر دانش های علوم اسلامی در چه سطحی است؟

بعد از دوران شکوفایی فارابی در عصر جدید متون حکمت عملیه غنی و پرباری را نداریم؛ یعنی آن طور که فیلسوفان در حکمت نظری کار کردند و کتاب های عمیق و حجیم مثل اسفار را نوشتند، اما به حکمت عملی به صورت اختصار و در ذیل همین بحث ها پرداخته اند و این مقدار هم به صورت تقلیدی است و در این زمینه به قدرت ابتکارشان نپرداخته اند. اما اینکه دلایل آن چیست؟ دلایل تاریخی دارد، که چرا حکمت عملی لاغر ماند، ولی به حکمت نظری بیشتر پرداخته شد؟ این خود مقوله دیگری است که با آن کاری نداریم، اما اگر بخواهیم وضع موجود را بررسی کنیم، ما در حال حاضر چیزی نداریم که نشان بدهیم و بگوییم اینها فلسفه اخلاق حوزه است، چون به غیر از فلسفه اخلاق ناصری که برگردانده شده تهذیب الاخلاق است و چند نفر توانسته اند حرف هایی در این زمینه داشته باشند، بقیه به صورت عمیق وارد فلسفه اخلاق نشده اند و شاید هم نیازی احساس نمی کردند، حال که ما احساس نیاز می کنیم باید در این زمینه کار کنیم، البته این سخن بدان معنا نیست که این بحث ها نیست؛ زیرا گاهی این بحث ها به صورت عمیق و به مناسبت در جاهای مختلفی طرح شده اند که اگر دانش پژوهی بخواهد تحقیقی در این زمینه داشته باشد، می تواند آن را از جاهای مختلفی بگیرد که یکی از آنها کتاب های کلامی است و بحث هایی مثل حسن و قبح و عدل در کتاب های کلامی ما و کلام معتزله و کلام اشعری که در آنها بحث زیاد شده است.

بنابراین یکی از مواردی که می توان میراث فلسفه اخلاق محسوب شود، کتاب های کلامی است. بنابراین غیر از قرآن و روایات که مصدر اصلی اندیشه های دینی و از جمله فلسفه اخلاق هستند، کتاب های کلامی نیز به این

مباحث پرداخته اند. البته عمق این مباحث در یک دوره ای خیلی خوب است، ولی بعد راکد می ماند. در دوره ای که درگیری های اشاعره و معتزله خیلی زیاد است، دقت های زیادی در این زمینه کرده اند و ما حتی کتابی داریم به نام «فی الرد علی التحسین و التقیح» کتابی در حدود 500 صفحه در رد حسن و قبح عقلی و این در زمانی بود که درگیری ها و فضای محاجه، استدلال و گفت و گو زیاد بوده و عمق خیلی خوبی پیدا کرده است، اما دوباره به صورت آهسته، آهسته افول می کند؛ یعنی آن فضای موجود دیگر تعمیق بیشتری پیدا نمی کند و همانطور می ماند و طبیعتا چون زمان پیش می رود، کم کم نسبت به زمان لاغری می شود، لذا در یک زمان نسبت به زمان خودش خیلی جلو بوده است؛ یعنی اگر شما قرن پنجم و ششم هجری اسلامی را با قرن یازدهم و دوازدهم میلادی که تقریبا هم زمان هستند مقایسه کنید، نسبت مباحث کلامی در حوزه فلسفه اخلاق خیلی عمیق تر است، از دوره ای که در آن بوده است اما در آنجا یک مقداری توسعه می دهند و نسبت به زمان جلو می افتد، اما در جهان اسلام به دلایل مختلفی بحث پا نمی گیرد و رونق پیدا نمی کند و کم کم در حاشیه قرار می گیرد.

یکی دیگر از جاهایی که می شود بحث های اخلاقی را دنبال کرد، کتاب های عرفانی ما است، به خصوص جنبه های عملی، سلوکی و تربیت اخلاقی آن و این یکی از جاهایی است که می تواند میراث خوبی نسبت به فلسفه اخلاق داشته باشد، به خصوص نسبت به تربیت اخلاقی و انگیزش اخلاق. بنابراین اگر فلسفه اخلاق را به معنای عامش بگیریم، یکی از جاهایی که می شود از آن استفاده کرد و رایج هم هست، اصول فقه است، زیرا ما در اصول فقه مباحث انتزاعی و مفاهیم خیلی داریم و این یک بخش از فلسفه اخلاق است، و اینکه فرض کنید معانی کلماتی، مثل خوب و بد، معانی حکایی هستند یا انشایی این هم یکی از مباحث مهمی است که می تواند از اصول تغذیه شود، یعنی خیلی از بحث های اصولی اینجا نیز آمده است. به عنوان نمونه مرحوم کمپانی بحث اعتباری بودن یا عقلایی بودن را دارد، که آن را در نهایة الدرایة بحث کرده اند؛ یعنی عمده بحث اخلاقی مرحوم کمپانی پیرامون فلسفه اخلاق که بحث عدالت و حسن و قبح است در مباحث درس خارج و کتاب نهایة الدرایة است و یا نسبت به مفهوم عدالت، که در بحث های فقهی و اصولی ما خوب بحث شده است.

بنابراین فلسفه اخلاق آبشخورهای متعددی دارد و به نظر من از جاهای عمده ای که می شود فلسفه اخلاق را در متون اسلامی پیدا کرد، یکی کلام است، یکی اصول فقه و یکی هم کتاب های فلسفی است که بحث سعادت را دارند که یکی از مباحث مهم فلسفه اخلاق است، چون بحث سعادت و شقاوت معمولا در بخش نفس و مربوط به معاد در اواخر کتاب های فلسفی آمده که می تواند بحث خوبی برای روشن شدن فلسفه اخلاق اسلامی باشد و کسی که می خواهد نگارشی در زمینه فلسفه اخلاق اسلامی داشته باشد حتما اینها را ببیند. به نظر من در کلام درگیری بیشتر شد و در فلسفه بین این دو گروه تنش ایجاد نشده است. به نظر می رسد در کلام حداقل در بحث حسن و قبح رونق بیشتری دارد، ولی در بحث سعادت خیلی عمیق وارد نشده اند و در مجموع باید جاهای مختلف را دید، یعنی نسبت به موضوعی در جایی قوی تر است نسبت به موضوع دیگر. البته کتاب های متعارف اخلاق مثل «جامع السعادات» و «معراج السعاده» نیز اخلاق هنجاری خوبی

است، اما کمتر به مباحث فلسفه اخلاقی پرداخته است، الا در بعضی از نوشته ها کتاب های جدید که مطالب جدیدتری پیرامون فلسفه اخلاق نوشته اند.

آیا مباحث فلسفه اخلاق در حوزه های پیشرفت هایی داشته است یا خیر؟ برای گسترش و تعمیق مباحث فلسفه اخلاق در حوزه های دینی چه نکات و راهبردی هایی را پیشنهاد می کنید؟

بله قطعاً چون در یک مقطعی اصلاً نمی دانستیم که این مباحث چه هست و آشنایی و طرح نداشتیم، ولی الآن

بحمد الله کتاب های خوبی را دوستان جوان و محققان معاصر حوزه می نویسند که در مجموع کار خوبی است، اما تا بر آوردن نیازهای ما فاصله زیادی دارد، مثلا ما الان مشکل روشن نبودن مفهوم عدالت را داریم، وقتی که ما می خواهیم در حوزه های مختلفی، مثل حوزه سیاسی، حوزه اجتماعی و غیره کار کنیم، همیشه با این مشکل مواجه هستیم که این عدالت، استحقاق چیست؟ از کجا این استحقاق تعیین شده است؟ یعنی خیلی از این مباحث تنقیح نشده اند و در واقع فاصله زیادی دارند.

بنابراین همان طور که رشته فلسفه اسلامی تخصصی شده است، رشته فلسفه اخلاق هم باید تخصصی شود. حقیقتا من الان ارزیابی درستی ندارم که آیا آن رشته ها موفق بوده اند یا نه؟ اما اینکه آیا این راهبرد توانسته اهداف را فراهم کند یا نه، نمی دانم، اما در حوزه فلسفه اخلاق هم باید این رشته را درست کنیم و می توانیم به اسم حکمت عملی آن را درست کنیم و باید به آن پردازیم و درس های مشخص و استادان مشخصی را داشته باشد و حتی به نظر من حوزه می تواند از دوستان حوزوی که بنیه علمی خوبی دارند و اطلاع خوبی از فلسفه اخلاق اسلامی دارند و در حوزه این کار را انجام داده اند، استفاده کند و آنها را به کشورهای خارجی بفرستد تا درگیری بیشتری پیدا کنند و این مباحث را انتقال دهند و بگویند که این مشکلات است و حتی می توانیم به صورت دعوت از اساتید خارجی این رشته را فعال کنیم.

این که می گوئیم خارجی لازم نیست که حتما انگلیسی باشد، چون بعضا ممکن است در کشورهای اسلامی هم کسانی باشند که تأملاتی در زمینه اخلاق اسلامی کرده اند و لذا باید به طور کلی این رشته را فعال و تأسیس کنیم و یک مجله را به همین موضوع اختصاص دهیم، چون همه مدعی هستند و می گویند که وظیفه حوزه اخلاق است، در حالی که در حوزه یک مجله به نام اخلاق نداریم و من از آن اطلاعی ندارم اخیرا مجله ای به نام اخلاق راه اندازی شده، در حالی که نسبت به اخلاق باید بیشتر از اینها پرداخته شود. در خود دانشگاه هم همین طور است، در آنجا نیز مجله ای به نام اخلاق نداریم، ممکن است یکی دو جا باشد و من اطلاعی نداشته باشم، اما مجله ای خیلی رونق داشته باشد و آکادمیک باشد و جا افتاده باشد نیست، در حالی که مباحث اخلاقی بیشتر نیاز است، اعم از خود اخلاق و فلسفه اخلاق. بنابراین به نظر من راهبرد اساسی تأسیس این رشته و سمت و سو دادن پتانسیل و ظرفیت عده ای از دوستان به سمت تأمل در مباحث حکمت عملی است. لذا از چیزی که بنیه بیشتری داریم، می توانیم انتشارات خوبی به زبان عربی و انگلیسی داشته باشیم و خودمان و افکارمان را نشان بدهیم و تعالیم دینی را در قالب زبان فلسفی امروز و تعالیم دینی اسلامی را در قالب زبان تبیین شده علمی و فلسفی ارائه بدهیم، که در اینجا خیلی کاربرد دارد. الان در دانشگاه پیام نور رشته ای داریم به نام فلسفه اخلاق، چند وقتی است که می خواستم کتاب درسی برای آن انتخاب کنم، کتاب درسی در فلسفه اخلاق نداریم. نمی گویم در مورد فلسفه اخلاق چیزی ننوشته اند، ولی اکثر نوشته ها ترجمه و برگردان کتاب های غربی ها است و ما نمی توانیم الان کتاب حکمت عملی به دانش جویان خودمان بدهیم و بگوییم این حکمت عملیه اسلامی است، آن وقت چگونه می توانیم انتظار این را داشته باشیم که تحت تأثیر اینها قرار نگیریم. طبیعتا این فضا و فضای فرهنگی کار خودش را می کند، منتها به هر حال آدم امیدوار است که کار پیش برود، ولی روند مدیریت پژوهشی و مدیریت آموزشی در این موارد خوب نیست، یعنی سیاستگذاری های خوبی برای این کار نمی شود، سیاستگذاری هایی که بتواند دانشجو یا محقق حوزوی را به سمت این اهداف بکشانند نداریم و حتی به خود افراد واگذار شده، چون یک فرد می آید و مدتی کار می کند و رها می کند، چون حمایت نمی شود، اما اگر ما بتوانیم این طور سیستم را تقویت کنیم و جویزی را اختصاص بدهیم، مثلا جشنواره فارابی را در حوزه اخلاق برگزار کنیم و مباحث

اخلاقی را تقویت کنیم، می توانیم خیلی خیلی پیشرفت کنیم.